

درس سیصد و شصت و دوم: صوت ۳۸۳

بررسی نظرات فقهاء در دوران امر بین متباینین (2)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که مرحوم آخوند قول به تفصیل را در حرمت مخالفت قطعی و عدم وجوب موافقت قطعی رد کردند و ملاک برای حرمت مخالفت قطعی را علیت تامهٔ بعث و زجر در علم اجمالی می‌دانند. در علم اجمالی ملاک بعث و زجر اگر به مرتبهٔ علیت تامه برسد در نتیجه آن حکم فعلیت پیدا می‌کند و مخالفت قطعی حرام می‌شود به همین ملاک، وجوب موافقت قطعی با وجود فعلیت بعثیت و فعلیت زجریّت تمام می‌شود. بعضی از آقایان مانند مرحوم محقق قمی یا محقق خوانساری، ابن ادریس، شیخ مفید و امثال ایشان در بعضی از نوشته‌ها قائل به جواز مخالفت احتمالی و عدم وجوب موافقت قطعی در شبهات وجوبیه موضوعیه هستند و حرمت مخالفت احتمالی را قائل نیستند بلکه قائل به حرمت مخالفت قطعی هستند.^۱

ادلهٔ قائلین به جواز مخالفت احتمالی و عدم وجوب موافقت قطعی در شبهات

وجوبیه موضوعیه

قائلین به این مطلب برای مدعای خود دو دلیل اثبات می‌کنند؛ دلیل اول روایات حِلّ است؛ در روایات حِلّ دارد که «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»، دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از غایت، علم تفصیلی است و چون در مانحن‌فیه علم تفصیلی حاصل نمی‌شود بلکه علم، علم اجمالی است، بنابراین روایات حِلّ دلالت بر جواز ارتکاب در اطراف شبههٔ محصوره می‌کنند به واسطهٔ عدم تحقق غایت که عبارت از علم تفصیلی باشد.

جوابی نسبت به این مطلب داده شده است؛ جواب این است که گرچه روایات حِلّ در مقام حرمت در صورت تحقق علم تفصیلی هستند اما از آنجایی که ارتکاب جمیع افراد، موجب علم به حرمت است؛ - اصلاً ما به روایات حِلّ کاری نداریم - ارتکاب اطراف علم اجمالی مقدمهٔ علمیه برای علم به حرمت است و چون مقدمه‌ای که مستلزم برای علم به حرمت است، حرام است پس ارتکاب اطراف علم اجمالی هم محرم می‌شود چون «كُلُّ شَيْءٍ يَنْجُرُ إِلَى الْحَرَامِ مِنَ الْبَابِ الْمَقْدَمَةِ الْعِلْمِيَةِ فَهُوَ حَرَامٌ»؛ هر شیئی که مقدمهٔ برای حرام بشود حرام است. وقتی که اصل آن شیء حرام مفروغ عنه هست مقدمهٔ موصلة به آن شیء حرام هم از باب مقدمهٔ علمیه حرام خواهد بود. این دلیل اول است.

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به جامع المدارک، خوانساری، ج ۱، ص ۲۶؛ کفایة الأصول (تعليقه زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۹۹؛ انوار الأصول، ج ۲، ص ۲۸۴.

تلمیذ: ببخشید، نسبت به این دلیل، در اینجا احتمال مخالفت هست؟

استاد: نه دیگر، وقتی شما همه اطراف علم اجمالی را مرتکب بشوید علم به حرمت پیدا می‌شود، اتیان به اطراف اجمالی مقدمه موصله عملیه است؛ شما قطعاً می‌دانید الآن حرام مرتکب شدید چون **أحدهما خمرٌ**. تلمیذ: این قطع به مخالفت است.

استاد: بله، پس ارتکاب به حرام هم به عنوان مقدمه حرام می‌شود. چون خود حرام بین الإنائین است؛ **إِمَّا هَذَا الْإِنَاءُ وَ إِمَّا هَذَا الْإِنَاءُ، أحدهما خمرٌ** وقتی که **أحدهما خمر** باشد ارتکاب جمیع اطراف نه بعض اطراف، موجب حصول علم برای ارتکاب حرام است و مقدمه عملیه برای حصول به حرام هم حرام است پس ارتکاب اطراف حرام است. تلمیذ: ...

اثبات حرمت مقدمه موصوله به مخالفت قطعی، توسط ادله حلّ

استاد: الآن بحث ما راجع به ادله این افراد است؛ این افراد که قائل به حرمت مخالفت قطعی اولاً و جواز موافقت احتمالی یا جواز مخالفت احتمالی هستند ثانیاً. ادله حلّ حرمت مقدمه موصوله به مخالفت قطعی را فقط ثابت می‌کنند، نه حرمت مخالفت احتمالی را. می‌خواهیم این را بگوییم.

دلیل دوم از نظر حرمت مخالفت قطعی به واسطه ادله حلّ این است که نه در مقام علم و در مقام ذهن و مقام نفس بلکه از نقطه نظر تحقق عین خارجی، ارتکاب جمیع افراد موجب تحقق عین خارجی نفس‌الأمریه است یعنی در نفس‌الامر وقتی می‌گوییم که **إِمَّا هَذَا خمرٌ** و **إِمَّا هَذَا خمرٌ** در نفس‌الامر **أحدهما خمرٌ** و ارتکاب اطراف علم اجمالی در شبهه محصوره موجب تحقق حرمت واقعی و نفس‌الأمریه است و اصلاً کاری به علم نداریم.

بحث اول بحث علم بود. حرام است مکلف عملی انجام بدهد که این عمل مقدمه عملیه برای ارتکاب حرام باشد، این مسئله مربوط به تکلیف است ولو اینکه در خارج هردو إناء ماء هستند ولی اگر شما علم دارید بر اینکه **أحدهما خمرٌ** - ما به واقع و به نفس‌الامر کاری نداریم - بلکه در مقام علم و مقام نفس به این کار داریم که وقتی **أحدهما خمر** شد ارتکاب **کَلا الإنائین** که موجب علم به ارتکاب به حرام است این ارتکاب در نفس حرام می‌شود ولو اینکه فی الواقع حرمتی نباشد.

حالا ما بحث را اصلاً روی عین واقع می‌بریم حالا اگر در واقع اصلاً **أحدهما خمر** بود خب اینکه دیگر اوضح است یعنی بحث از مقام علم و تکلیف خارج می‌شود و بحث روی عینیت خارج می‌آید. در واقع و در **نفس‌الامر أحدهما خمرٌ**. وقتی که **أحدهما خمر** شد مقدمه موصله به ارتکاب خمریت از باب حرمت تناول خمر حرام می‌شود. پس تناول جمیع اطراف حرام می‌شود. وقتی که حرام شد یک قسم باقی می‌ماند.

حالا اگر ارتکاب ما مقدمه موصله علمیه یا مقدمه موصله ارتکاب حرام واقعی و نفس‌الامری نبود، پس این دیگر حرام نیست.

تلمیذ: بحث تجری است؟

محل بحث تجری

استاد: نه آن بحث تجری اصلاً جدا است بحث تجری در مقام تنجز فعل است، اینجا هنوز تکلیف منجز نیست، تجری به آنجایی می‌گویند که برای مکلف فعلیت حکم ثابت شده باشد، مثل اینکه می‌داند **هذا خمر**، بیاید بخورد. ولی وقتی که هنوز در مقام اصل فعلیت حکم شک دارد دیگر تجری معنا ندارد.

پس برای آن قسم ثانی جواز مخالفت احتمالیه است و اشکال ندارد. چرا؟ چون ارتکاب أحد الإنائین به عنوان مقدمه برای حرام نیست من یک إناء می‌خورم لعلّ اینکه حرام در این باشد. پس به این دلیل مستدلین به حرمت مخالفت قطعی به ادله حلّ استدلال بر حرمت مخالفت احتمالیه و جواز موافقت احتمالیه می‌کنند. تلمیذ: ادله حلّ مگر نسبت به مشکوک بدوی جاری نمی‌شود؟! ادله حلّ نسبت به شک بدوی جاری می‌شود.

استاد: نه چه کسی گفته؟! کجا نوشته؟! عام است و توسعه دارد؛ «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ**» هم شبهات ابتدائیه را شامل می‌شود و هم شبهات اطراف علم اجمالی را.

تلمیذ: در اینجا ادعای اجماع نداریم؟

استاد: شیخ بعد می‌آید ادعای اجماع می‌کند و می‌گوید که اجماع این روایات را کنار گذاشته است که البته نسبت به آن اجماع حرف هست. فعلاً ما در مقام استدلال راجع به خود اصل روایت داریم صحبت می‌کنیم. اشکالی بر اصل استدلال وارد می‌شود ما حالا صرف نظر اینکه آیا روایات حلّ شامل مانحن‌فیه می‌شود یا نمی‌شود... اصل استدلال بر این بود که غایت روایت حلّ عبارت از علم تفصیلی است و چون در اتیان به اطراف علم اجمالی، علم تفصیلی وجود ندارد، بنابراین ارتکاب اطراف علم اجمالی بلامانع است البته بعضی از اطراف، نه همه اطراف.

تلمیذ: ...

استاد: نه، ما در روایت حلّ به دنبال می‌گردیم؟ الآن اگر مستدلّ بیاید استدلال کند بر اینکه فرقی بین تکلیف تفصیلی و تکلیف اجمالی نیست. اگر مدّعی این ادعا را بکند جوابی که از این داده می‌شود این است که در روایت حلّ علم تفصیلی فقط استثناء شده اما علم اجمالی استثناء نیست بلکه داخل در جواز تناول است چنانچه شما در علم تفصیلی اگر تفصیلاً بدانید **هذا خمر**، دیگر روایت حلّ نمی‌آید بگوید: «**كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ هَذَا خَمْرٌ**! وقتی بگوییم که **هذا خمر** دیگر روایت حلّ و ادله برائت اینجا چه کار می‌کنند؟!»

ادله براءت در صورت قطع که دیگر سریان ندارند پس محطّ ادله براءت و از جمله روایات حلّ در مورد شک است؛ شک در آنجایی هست که علم تفصیلی نباشد و اگر علم تفصیلی باشد که شک نداریم، شک مناقض با علم تفصیلی است. بنابراین غایت ادله حلّ به علم تفصیلی است نه به علم اجمالی. بنابراین در مانحن فیه که علم اجمالی است ادله حلّ در علم اجمالی جاری است. در همه اطراف یا در بعضی از اطراف، اگر در همه اطراف باشد اشکال ارتکاب به حرمت قطعی در اینجا لازم می آید؛ حرمت قطعی سواء كان بعلم التفصیلی و سواء كان بعلم الإجمالی در اینجا این پیش می آید.

بنابراین برای عدم ورود در مهلكه ارتکاب حرام، ادله حلّ من ناحیه تجوّز ارتکاب بعضی الاحتمالات و من ناحیه لا تجوّز ارتکاب جميع الاحتمالات این استدلال محقق قمی و مرحوم خوانساری و امثالهما است.

تعریف معلوم بالذات در قضایای طبیعی

صحبت ما در اینجا این است؛ اشکال اولی که به این استدلال می شود این است که علم تفصیلی به آن علم و به آن حقیقت نفسی گفته می شود که آن حقیقت نفسی، عنوان و حاکی از یک محکی و معنوی خارجی است به این علم می گویند. علم یعنی علم بالذات یعنی معلوم بالذات، معلوم بالذات در قضایای طبیعی عبارت از صورت ذهنیه حاکی و عنوان برای محکی و یک معنوی خارجی است حالا آن صورت ذهنیه إما شک و إما ظن و إما قطع از این سه تا که خارج نیست؛ شک و ظن و قطع است. در چه مورد قطع است؟! در آن جایی که آن محکی خارجی مقطوع باشد یعنی عنوان آن معنوی خارجی به آن عنوانی که نفس آن عنوان را بار می کند آن عنوان روشن و بدون اینکه تطرّق احتمال خلاف برود، به آنجا قطع می گویند.

فرض کنید که این ماء است این مایعی در اینجا هست این مایع معنوی به مائیت است. الان ما داریم می بینیم که این مایعی که در دست من هست نمی دانم ماء است یا خمر است؟ یک خمر داریم مثل ماء است و اصلاً شما نمی توانید تشخیص بدهید! تا حالا مبتلا نشده اید؟! اصلاً نمی شود تشخیص داد! یک خمر داریم که رنگش اصفر است تا وقتی که شما نگاه کنید فوراً می گویند که این لیس بماء، هذا لوئه أصفر یمکن أن یکون خمرأً. یک خمر داریم لونش احمر است احمر خیلی هم معروف است! شراب ارغوانی و خیلی قرمز و اینها! یکی داریم لونش اسود است! بله، آنکه دیگر اختصاص به یک سعه خاص و یک گروه خاصی دارد! علی کل حال الوان متعددی وجود دارد! وقتی که شما نگاه به این ماء می کنید با نگاه و توجه به ماء اگر عنوان خمریت بدون احتمال خلاف بود، این مقطوع می شود و علم می شود. اگر آن عنوان خمریت با احتمال خلاف بود ...، بسته به نوع احتمال است؛ احتمال ضعیف خلاف ظن می شود احتمال قوی خلاف مشکوک می شود. مشکوک الخمریة، مظنون الخمریة، مقطوع الخمریة، این می شود آن جنبه نفسی و عنوان نفسی که حکایت از یک معنوی خارجی و یک محکی خارجی می کند.

حالا صحبت ما این است آنچه که در مقام ادله حلّ می گوید که «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ**» یعنی هر چیزی برای شما حلال است تا اینکه حرام بعینه را بدانید، مقصود از حرام بعینه چیست؟! مقصود خصوص این ماء است یا مقصود خصوص معنوی است که در این ظرف قرار دارد؟! خمریت است؟! اگر بگوییم که خصوص این ماء است یعنی «**كُلُّ شَيْءٍ لَكَ**» یعنی خصوص این ماء برای شما حلال است «**حَتَّى تَعْرِفَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ**»، چه فرقی می کند بین خصوص این ماء و خصوص این ماء؟! هر دو یکی هستند. وقتی که هر دو یکی شدند پس ادله حلیت دلالت بر جواز ارتکاب کلا المشتبهین - بدون رادع و بدون مانع - می کنند. چرا؟! چون ادله حلیت حکم مخصّص را در مقابل دلیل معلوم بالإجمال دارد که معلوم بالإجمال ما این است که **أحدهما خمرٌ**، ادله حلّ می آید تخصیص می زند و می گوید که گرچه **أحدهما خمرٌ**، علم اجمالی به مقتضای تکلیف ملزمه خود، اقتضای اجتناب می کند و ادله حلّ در اینجا می آید تخصیص می زند و با تخصیص ادله حلّ، دلیل اجمالی حاکم می شود یعنی اصلاً تخصیص نمی زند بلکه حاکم می شود **إِلَّا فِي بَعْضِ الْمَوَارِدِ**.

اصلاً بحث، بحث تخصیص نیست چون اگر بحث تخصیص بخواهد باشد مسئله به مسئله عام و خاص من وجه برمی گردد چون اگر دلیلین متنافین و متضادین وجود داشته باشد و **أحدهما** ناظر به بعضی از موارد دلیل دیگر باشد، در مورد اجتماع بین موارد حکم به مخصّص در طرفین می شود و هر کدام از اینها در مورد خاص به خود تابع دلیل هستند. مثل **أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ** بعد دلیل دیگری می آید می گوید که **لَا تَكْرَمُ الْفَاسِقُ**. **أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ** دلیل توسعه است که هم شامل عالم فاسق است و هم شامل عالم عادل است. **لَا تَكْرَمُ الْفَاسِقُ** شامل فاسق عالم و فاسق غیر عالم است و مورد اجتماعشان عالم فاسق می شود و مورد افتراقشان عالم عادل می شود، آن هم فاسق غیر عالم می شود. درست شد؟! در مورد فاسق غیر عالم، آن تابع دلیل است، این دلیل ناظر به او است. در مورد عالم عادل آن در آنجا دنباله رو دلیل خودش است و در مورد اجتماع اینها با همدیگر تعارض می کنند و آن مورد عالم فاسق است که **مِنْ نَاحِيَةِ يَجِبُ الْإِكْرَامُ وَ مِنْ نَاحِيَةِ مُحَرَّمُ الْإِكْرَامُ** است. اینجا با همدیگر تساقط می کنند و باید به ادله ترجیح در مورد اشتراک مراجعه کرد؛ یا در اینجا ما باید **أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ** را غلبه بدهیم یا باید **لَا تَكْرَمُ الْفَاسِقُ** را غلبه بدهیم. آن دیگر بحث موارد ترجیح و اینها می شود. این در مورد اشتراک است.

اما در بحث علم اجمالی وقتی علم اجمالی دلیل لفظی از ناحیه شارع نداشته باشد؛ ما از ناحیه شارع دلیل برای تنجیز علم اجمالی نداریم. در کجا داریم که برای علم اجمالی باشد؟! عقل حکم می کند که بین علم اجمالی و علم تفصیلی فرقی وجود ندارد. آنچه که در ناحیه شرع وجود دارد عبارت از دلیل تفصیلی است. **الصلاة واجبة، الحج واجب، الخمر حرام، السرقة حرام** اینها ادله تفصیلیه برای موارد هستند اما در یک

مورد شارع آمده به عنوان علم اجمالی دلیل را ذکر کرده است این را ما نداریم.

بله، مقام، مقام اجمال است؛ فرض کنید از یک طرف گفته که غناء حرام است و از یک طرف موارد آن حرمت را برای ما مشخص نکرده که کدام یک از اینها مورد غناء است و غناء صدق می کند. در اینجا عقل اقتضاء و استدلال بر وجوب موافقت با علم اجمالی می کند. یا اینکه من باب مثال در یک جا راجع به علم اجمالی می گوید که غنم موطوئه حرام است بعد در قطیع غنمی یک غنم موطوئی وجود دارد خب در اینجا شارع نیامده حکم را روی قطیع غنم ببرد. شارع حرمت را روی غنم موطوئه برده است و اگر آن غنم موطوئه در خارج مشخص بود حکم شارع بر حرمت اکل غنم موطوئه در آنجا شامل می شد. اما در قطیع غنم ما حکم نداریم. عقل در اینجا می آید از حکم شارع بر حرمت تناول غنم موطوئه و حلیت غنم غیر موطوئه در قطیع غنم یک علم اجمالی استخراج می کند. حالا که این عقل استخراج کرده است حکم به حرمت مخالفت قطعی در اینجا قرار می دهد.

حالا صحبت ما در این است که اگر ادله حلّ در اینجا تمام باشد که به خصوص مورد، ادله حلّ شامل می شود «کل شیء لک حلال» یعنی **هذا الإناء بخصوص هذا الإناء بیدی حلال**، یا فرض کنید که **نفس هذا الشيء حلال**، **هذا الغنم بخصوص حلال**، **هذا الغنم بخصوص حرام**، اگر ادله حلّ به این کیفیت در مقام بیان حکم باشد، این بر علم اجمالی حکومت دارد و دیگر مقام تخصیص و مقام چیز نیست و **لم یقل به أحد**.
تلمیذ: روایت ناظر نیست؟

استاد: حالا باید ببینید ناظر به چیست.

تلمیذ: **كُلُّ شَيْءٍ لَكَ** ...

استاد: **هذا شیء دیگر! همه اینها شیء دیگر! شیء به عالم خیالات که نمی گویند، شیء به اشیاء خارجی می گویند، قطیع غنم هذا شیء، إنائین مشتبهین هذا شیء! شیء یک معنایی است که به همه اطلاق می شود.**
حالا راجع به آن فکر کنید ببینید به کجا می رسید.

ببینید از بافتنی های اصولیین یک محصلی در می آید! بیخود نیست که مرحوم آقا^۱ - رضوان الله تعالی علیه - می گویند که برو فقه بگو! گرچه خب اینها هم لازم است نه اینکه حالا لازم نیست. بالأخره علی کل حال اینها هم مسائلی است. إن شاء الله اگر خدا توفیق بدهد ما دیگر در این یک ماه این بحث علم اجمالی را تمام کنیم دیگر لولا البداء إن شاء الله موارد اتیان و موارد عدم اتیان مشخص می شود که در کدام مورد شارع بنای بر مسامحه دارد و در کجا بنای بر مسامحه ندارد.

^۱ . علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالی علیه.

تلمیذ: ...

استاد: مرحوم آقا هم نظرشان همین بود، می گفتند که این حرف های فقهاء را قبول ندارند که عرف متأهل برای تشخیص مصداق است و به مجتهد ارتباط ندارد، امکان ندارد یعنی مجتهد با کیفیت استخراج حکم و علم به حکم می تواند تشخیص کیفیت مصداق را بدهد که این کیفیت مصداق به چه نحو است.

من باب مثال وضو با ماء مالحه باطل است اما صحبت در این است که این ماء مالح و مقدار مضاف در چه حدی است؟! خب این از روایات و این حرف ها باید استفاده بشود والا شخص که نمی داند. شما یک مقدار کم هم ملح در این بریزید مالح می شود اما به اینکه مالح نمی گویند، مالح جدی منظور است یعنی واقعاً شور باشد و اصلاً از تحت عنوان مائیت خارج بشود، به این ماء مالح می گویند.

تلمیذ: مرحوم علامه نظرشان بر این بود که خود مجتهد هم از عرف هست.

استاد: بله مجتهد عرف است ولی عرفی است که حکم در دستش هست نه اینکه حکم دستش نیست، خیلی فرق می کند.

الآن در عرف اگر شخصی این قدر هم ریش داشته باشد می گویند که او ریش و لحيه دارد ولی کافی نیست، مجتهد می تواند میزان و مقدار ملتحمی را تشخیص دهد که چقدر است. هر عرفی که این طور نیست. کسی بود می گفت که ما وقتی زن گرفتیم، وقتی که صبح ریشم را می تراشیدم شب زن ما راضی نبود! می گفت که شب دوباره باید بتراشی تا اینکه رضایت حاصل بشود! روزی دو مرتبه مشکل است ها!

اللهم صل علی محمد و آل محمد